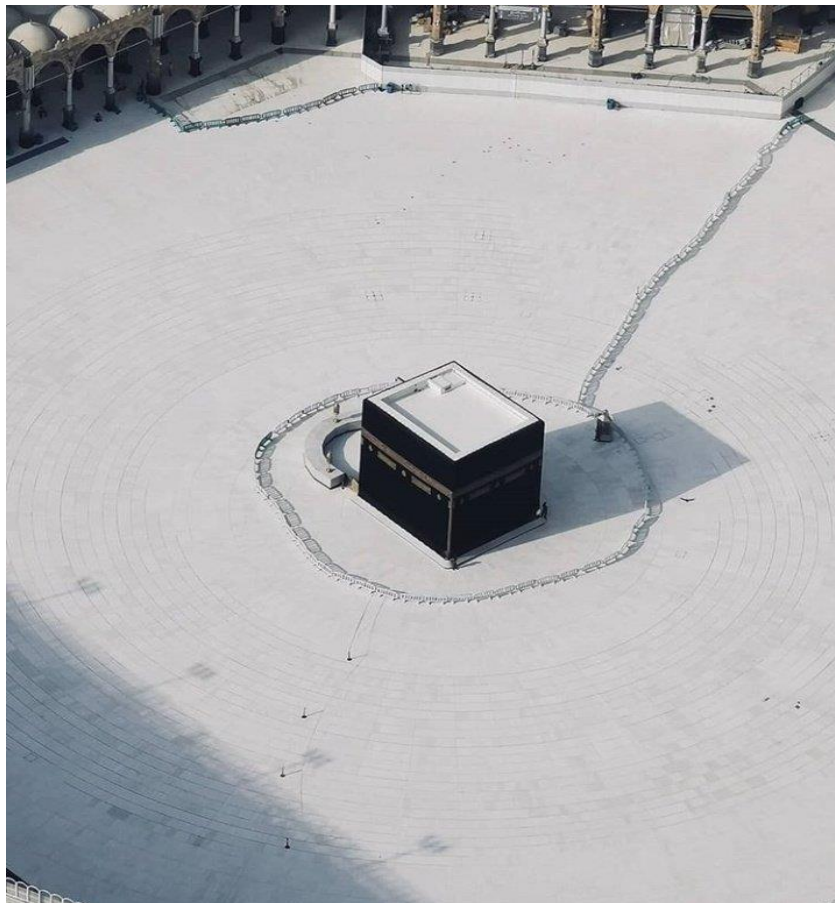


«با گرگ‌ها و بیگانگان می‌رقصند...!!!»

مه‌سیما سهرابی

1



تصویری از خانه خالی خدا در روزهای کرونایی!

شاید اولین و البته منطقی‌ترین سؤال در ابتدای امر این باشد: «عنوان چه ربطی به تصویر دارد؟»؛ اما اندکی صبر... پاسخ را در خلال «فیلم مونتاژ^۱» روایی ژنژکی پیدا خواهید کرد! «با گرگ‌ها می‌رقصد^۲» فیلمی وسترن محصول سال 1990 آمریکا به تهیه‌کنندگی و کارگردانی کوین کاستنر؛ داستان سربازی در ارتش اتحادیه آمریکا در دهه 1860 را روایت می‌کند. داستان پیرامون ورود یک ستوان آمریکایی به‌عنوان مأمور در سرزمین سرخ‌پوستان غرب آمریکا است که به مرور زمان و بر اساس آشناسدن با زیست‌جهان سرخ‌پوست‌ها؛ به برقراری ارتباط با آن‌ها می‌پردازد به‌گونه‌ای که در نهایت در آن‌ها و فرهنگ آن‌ها مستحیل می‌شود و یکی از آن‌ها می‌شود. اما در پایان فیلم، توسط سفیدپوستانی از نژاد خودش شکنجه می‌شود. داستان در بدو ورود ستوان آمریکایی با ورود گرگی به زیست‌جهان او گره می‌خورد، گرگ سمبل نیروهای شرور و ذات اهریمنی است که هر آن احتمال حمله و دریده‌شدن ستوان توسط گرگ، بر اساس آموخته‌های قبلی و ذهنی زیست‌جهان او، وجود دارد، پس عقلانی است که گرگ هر چه زودتر کشته شود. اما در خلال داستان کم‌کم ستوان می‌آموزد که این پیش برداشت قالبی و ذهنی محصول زیست‌جهان خود دور شود و آن را کنار بگذارد تا در نهایت، به جایی می‌رسد که با گرگ‌ها به‌نوعی همزیستی می‌رسد و از رقص با آن‌ها ابایی ندارد، گروه سرخپوستی که ستوان با آن‌ها مواجه شده است؛ نام سرخپوستی «رقصنده با گرگ» را به او می‌دهند و با این نام جدید، او را در گروه خود و زیست‌جهان‌شان می‌پذیرند.

2

«بیگانه^۳»، فیلمی به نویسندگی دان اوبانون و کارگردانی ریدلی اسکات محصول سال 1979 است که در ارتباط با ورود موجودی فرازمینی، مهاجم و خطرناک به یک فضاپیما گره خورده است. داستان با مواجهه‌ی فضاپیمایی زمینی با فضاپیمایی ناشناس و دریافت پیامی که در ابتدای داستان پیام کمک قلمداد می‌شود، آغاز می‌شود و در ادامه معلوم می‌شود که پیام مزبور نه پیام کمک که پیام «اعلام خطر» بوده است. اما با ورود اعضا و خدمه‌ی فضاپیمای زمینی به فضاپیمای ناشناس، موجودی فرازمینی و بیگانه به‌صورت یکی از اعضا می‌چسبد و با وجود

¹فتو مونتاژ هنر ترکیب عکس‌های مختلف به هم است به‌گونه‌ای که تصویر نهایی به‌صورت عکسی درمی‌آید که گویی عکسی عادی و یک‌دست است که با دوربین عکاسی گرفته شده است. فتو کلاژ اما با فوتومونتاژ متفاوت است، در این شیوه از ابزار و مصالح مختلف استفاده می‌شود تا ترکیب‌بندی خاصی ایجاد شود. اما فیلم مونتاژ؛ می‌توان از آن به‌نوعی ابزار روایی یاد کرد که ژنژک در توضیح روانکاوی لکان و مهم‌تر از همه شفاف‌سازی بیان خود استفاده می‌کند؛ ترکیبی از داستان‌های روایی مختلف و تحلیل نقش آفرینان و مهم‌تر از همه؛ در بخش آخر بازگشت به «نگاه خیره‌ی فیلم به مخاطب و نه برعکس». یعنی، داستانی که در صفحه‌ی سینما به تصویر کشیده شده است در نهایت مخاطب خود را چگونه به بازی می‌گیرد، این همان نگاه دیگری بزرگ به جامعه است که در خلال یک کلیت‌سازی همگن و در پرتو انضمامی‌سازی داستان با شرایط کنونی، حالت روایی-تصویری به خود گرفته است و در قالب هنر هفتم، مخاطب را می‌خکوب می‌کند. ژنژک از این ترکیب برای شفاف‌سازی بهتر بیان خود و مهم‌تر از همه نشان‌دادن تو در تو بودن ساحت‌های واقع، نمادین و خیالی استفاده می‌کند؛ یعنی در آن واحد هر سه قوه‌ی مخاطب را به کار می‌گیرد تا در انتقال و شفاف‌سازی مفاهیم خود بهتر عمل کند.

² Dances with Wolves

³ Alien

تلاش فراوان اعضا نمی‌توانند آن را از صورت او جدا کنند تا این‌که در نهایت خود بیگانه از صورت قربانی جدا می‌شود، اما فرد قربانی در این داد و دهش، موجودیت انسانی خود را از دست می‌دهد و کالبد و جسم او به منزله‌ی زیستگاه موجود فرازمینی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد تا جایی که دچار استحاله و تغییر شدید⁴ می‌شود و به حیوانی مهیب و درنده تغییر ماهیت و وجودی می‌دهد. در واقع، هر بار که بیگانه به صورت یکی از خدمه‌ی فضایی‌های «نوسترومو» می‌چسبد، کالبد فرد قربانی را تماماً اشغال کرده و او را از تمامی خصائص و ویژگی‌های انسانی و عاطفی خود خالی می‌کند و اگرچه به او قدرت و ابدیت خاصی می‌بخشد اما او را به حیوانی درنده و مهاجم تبدیل می‌کند که باید در راستای محافظت از کلونی خود با دیگر هموعانش همکاری کند.

3

اکنون و در روزهای پایانی اسفندماه سال 1398 هجری شمسی، به سرزمین مان ایران بازمی‌گردیم. فاجعه‌ای جهانی به نام «ویروس کرونا»⁵ تمام دنیا را به تلاطم و تکاپو درآورده است، ویروسی که با ورود به بدن قربانی و در صورت ضعیف بودن سیستم ایمنی بدن او در ریه‌هایش به تکثیر سلولی سریع و بالا می‌پردازد و با داشتن یک دوره‌ی کمون (نهفتگی)⁶ چهار روز تا دو هفته، به زودی با علائمی چون تب بالا و سرفه‌های خشک و گاه تب، قربانی را به سریع‌ترین و حادث‌ترین شکل ممکن می‌کشد. ویروسی که برخلاف دیگر ویروس‌ها، به مدت زمان نه روز می‌تواند در سطوح مختلف زنده بماند و به دلیل بزرگ بودن ابعاد ویروس برخلاف سایر ویروس‌ها، به راحتی در فضای آزاد و اجتماعات شلوغ می‌تواند منتقل شود. ایران هم از این فاجعه در امان نبوده است و با آغاز این ویروس در قم و کشته شدن دو نفر در 29 بهمن 1398، به دلیل عدم قرنطینه قم و هم زمان انتقال مسافران چینی (گاه مشکوک و آلوده) توسط هواپیمایی ایران و بدتر از همه عدم شفاف‌سازی پیرامون این موضوع و جدی نگرفتن رعایت اصول و موازین بهداشتی فردی و خودقرنطینه‌گری افراد، خیلی زود فاجعه در ابعاد و شکل گسترده‌تر و بزرگ‌تری در ایران نمایان شد، به گونه‌ای که حتی با وجود تعطیل کردن بخش‌های عمده‌ی اداری و آموزشی، اکنون تمام شهرهای ایران به شکل گسترده‌ای آلوده شده‌اند و حتی وضعیت سه استان گیلان، مازندران و قم در ارتباط با کمبود تجهیزات پزشکی و کادر بیمارستانی قرمز و در مرز هشدار اعلام شده است. در حال حاضر هیچ دارو و واکسن کاربردی برای مواجهه با این بیماری و این ویروس وجود ندارد و هیچ درمان قطعی کشف نشده است، اما مهم‌ترین بخش در این قسمت وجود سربازان سفیدپوشی است که علی‌رغم وجود هزاران مشکل فردی

⁴ Transform

⁵ **کروناویروس‌ها نام علمی Coronaviruses: خانواده بزرگی از ویروس‌ها** و زیرمجموعه **کروناویریده** هستند که از ویروس **سرمخوردگی** معمولی تا عامل بیماری‌های شدیدتری همچون **سارس**، **مرس** و **کووید ۱۹** را شامل می‌شود. کرونا ویروسها در سال 1965 کشف شدند و معمولاً در میان پستانداران و پرندگان شیوع پیدا می‌کند، با این حال تاکنون هفت مورد کرونا ویروس انسانی کشف شده است که آخرین مدل آنها که اکنون در همه جای جهان به شکل یک اپیدمی گسترده در آمده است، در دسامبر 2019 در شهر ووهان چین با اپیدمی و شیوع انسانی کل دنیا را درگیر کرده است.

⁶ incubation period

و خانوادگی و با اطلاع از خطر مرگ حتمی، به شکل داوطلبانه، آگاهانه و بیست و چهارساعته تمام هم و غم خود را وقف مبارزه با این ویروس و درمان بیمارانی کرده‌اند که بیش‌تر از بیماری، از شایعات آن وحشت زده‌اند. این‌ها همان پزشکان و پرستاران متعهد و دلسوزی هستند که متأسفانه تاکنون بسیاری از آن‌ها در راه حراست از مرزهای زندگی دیگران جان خود را از دست داده‌اند. اما چه چیزی این اهمیت و فداکاری را چند برابر می‌کند؟ متأسفانه طبق روال سابق در ایران ما، با شیوع این بیماری دلالت و کاسبان مرگ هم وارد گود شده‌اند و ناگهان دولت با کمبود شدید ماسک، مواد ضدعفونی‌کننده، الکل و دیگر اقلام ضروری در پاسخگویی به بحران پیش آمده روبرو شده است و داستان پرغصه‌ی «بحران مدیریت بحران» مجدداً این بار در شکل دیگری ظاهر شده است. دلالتی که «بیگانه‌ی» طمع، خودخواهی، آز و حرص در وجودشان رخنه کرده است و آن‌ها را تماماً از شکل و ماهیت انسانی خود خارج کرده است، این‌جا همه چیز بر مدار پول و منفعت و سود بیش‌تر می‌گردد، در حالی که عیار وجود ما در روزهای سخت است که سنجیده می‌شود، این روزهای درد و رنج است که ثابت می‌کند آیا ما «انسان» به معنی واقعی کلمه هستیم؟ یا تنها حیوانی هستیم که جامعه را به‌منزله‌ی میدان تنازع بقا و بازار سود و سرمایه در نظر گرفته‌ایم؟ در روزهای سخت، «حد و مرز وجودی» و مهم‌تر از همه «انسانی» ما در تعریف و معنایی که از «خود» و «خود و دیگری» در نظر می‌گیریم تفاوت‌ها را در سطح فردی و اجتماعی نشان می‌دهد. کسی که در این روزهای سخت با احتکار دارو، ماسک، مواد ضدعفونی و تمامی اقلام مورد نیاز و ضروری مردمی بی‌پناه و وحشت‌زده به دنبال پر کردن جیب خود و هفت جد و آبادش می‌باشد، کسی که به دادن اطلاعات غلط روی می‌آورد و با رفتارهای پرخطر و نسنجیده اش به دنبال تحمیق مردم و پافشاری بر عقیده و مرام و مسلک خود می‌باشد، آن‌هایی که بدون جدی‌گرفتن وضعیت بحرانی موجود به دنبال خوشگذرانی و مسافرت هستند و این «حماقت» بی‌اندازه‌ی خود را «شجاعت» قلمداد می‌کنند در حالی که ناقلانی هستند که سوغاتی جز مرگ برای مردم بی‌پناه شهرهای دیگر ندارند.... همه و همه نشان می‌دهند که عیار وجودی و مهم‌تر از همه «انسانیت حقیقی و واقعی که در شأن وجود ماست» از دست رفته است. نمی‌خواهم و اصلاً قصد ندارم به دنبال مرثیه و روضه‌خوانی برای این اتفاق باشم، چرا که اتفاقی که نباید می‌افتاد، رخ داده است، اما مهم‌ترین مطلب در پس این «رخداد» ف گرفتن درس لازم از این واقعه و تلاش برای مواجهه با این وضعیت است. به نظرم کرونا سوای پیامدهای ناگوار انسانی و زیستی آن پیام واضح و شفافی برای تمامی ما در این روزها به همراه داشته است: «خوشبختی من در گرو خوشبختی دیگری است؛ پس برای خانه‌ی همسایه‌ات نور آرزو کن بی‌شک حوالی تو هم روشن خواهد شد». آن‌چه که تلاش و فداکاری سربازان سفیدپوش قصه‌ی ما را که در خط مقدم در حال تلاش با ناشناخته‌ای جدید هستند چند برابر می‌کند، همین علم به شرایط موجود است، یعنی آگاهی از این‌که علی‌رغم کمبود دارو و تجهیزات پزشکی و...؛ این‌که غیرانسان‌هایی (ببخشید هنوز اسم این‌گونه‌ی جدید از

جانداران را پیدا نکرده‌ام! نه حیوان نه انسان، حتی وارگوس هم نمی‌توانم آن‌ها را بنامم چرا که دیگر در حوزه‌ی حکومتی و قانونی و مجراهای بالا به پایین نیستند، بلکه موضوع سطوح افقی و مردمی است!!! هم هستند که همگام با آن‌ها و پا به پای تلاش و فداکاری شبانه‌روزی آن‌ها در جهت معکوس آن‌ها سمفونی مرگ خودشان را هدایت می‌کنند. این جا و در این کارزار مرگ و زندگی، دو سمفونی در حال نواخته‌شدن هستند، یکی سمفونی «مرگ» است که توسط گروهی بیگانه در میان ما نواخته می‌شود و دیگری سمفونی «زندگی، عشق، امید» که توسط سربازان سفیدپوش هدایت می‌شود. اگر این سربازان سفیدپوش خط مقدم تلاش دارند ارکستر زندگی را رهبری کنند این غیرانسان‌ها یا بهتر است بگوییم «بیگانگانی در میان ما»، که از تمام خصایص و ویژگی‌های انسانی و عاطفی تهی شده‌اند رهبری سمفونی مرگ را بر عهده گرفته‌اند. سربازان قصه‌ی پرغصه‌ی ما، با وجود سختی و مشقت فراوان و علم به این‌که حتی جان خود را در این وضعیت غیر انسانی از دست می‌دهند و عزیزان‌شان را در این برهوت خالی از عاطفه و بی‌رحم با این «بیگانگان» تنها می‌گذارند، هم‌چنان به مبارزه و جنگ خود ادامه می‌دهند و مهم‌تر از همه این‌ها منادیان عشق، امید، ایمان و مهم‌تر از همه «نور» شده‌اند، این‌ها با گرگ‌ها و بیگانگان زیست‌جهان‌شان، با ویروس‌ها و مرگ، با تورم و مشکلات با...همه‌ی رنج‌ها و دردهایی که آن‌ها و عزیزان‌شان و مردم‌شان را احاطه کرده است می‌رقصند، رقصی که امروز به «رقص مرگ» مشهور شده است تا بگویند: زندگی باز هم جریان دارد، پس زنده باد زندگی!!!

4

اما چرا تصویری از خان‌[ی خالی خدا را گذاشتم؟ چندی قبل بحثی با فردی داشتم، من از امید، تلاش و سازندگی و مهم‌تر از همه «ایمان» حرف می‌زدم، و او از دست دادن ایمان خود حرف می‌زد، در نهایت بحث به این جا ختم شد: «اگر غذا در گلویتان گیر کرده است و در حال خفه‌شدن هستید، من دو انتخاب دارم: یا بزخم پشتتان یا برایتان دعا کنم! کدام یک را می‌خواهید انجام دهید؟! لاورنس کراس». البته پاسخ صحیح، اقدام به موقع، فوری و قاطع است. اما مسئله این جاست که منی که قرار است کمک کنم، اگر از تمامی خصوصیات انسانی و عاطفی خود تهی شده باشم و دیگر ایمان، اعتقاد و عشقی به انسانیت و ممنوع خود نداشته باشم، نه تنها دعا که هیچ کمکی هم برای زنده‌ماندن طرف مقابل می‌توانم انجام ندهم. در این جا قصد ندارم به مقوله‌ی ایمان و باور جمعی و فردی ورود پیدا کنم و حماقت برخی از این بیگانگان بین خودمان را توجیه کنم، به هیچ وجه! بلکه فقط خواستم یادآوری کنم کسی که تمام جان و زندگی خود را در دست گرفته و در خط مقدم در حال تلاش و ایثار و فداکاری است (فارغ از ایمان داشتن یا نداشتن)؛ باور و انگیزه‌ای انسانی و عاطفی مطابق با اصالت وجود و عیار وجودی بالای خود (مطابق دستگاه صدرایی) به‌منصه‌ی ظهور می‌رساند و تابلویی از عشق حقیقی را به نمایش می‌گذارد که خود برگرفته‌شده از حفظ سرمایه‌های فطری و انسانی اوست:

خورشید را باور دارم، حتی اگر نتابد

به خدا ایمان دارم، حتی اگر سکوت کرده باشد^۷...

پس شاید زمان آن فرارسیده است که در سکوت و خلوت این روزهای خانه‌ی خدا؛ دوباره ایمان خود (و نه اسلام، هر مسلمان بودن لزوماً به معنای مؤمن بودن نیست) را در سنجهی ترازو و نقد قرار دهیم و در خلوت ماحصل از قرنطینه‌ی خود؛ به تأمل و نقدی درونی از عیار وجودی و مهم‌تر از ایمانی‌مان پردازیم، یعنی به‌جای طواف خانه‌ی خدا؛ به طواف عقلی و نقدی پردازیم تا به تعریف صحیح و درستی از «خود و دیگری» برسیم، یعنی آن‌قدر خودخواه نباشیم که تنها رفاه، لذت، خوشی و سعادت و خوشبختی خودمان را مد نظر قرار دهیم (چه از منظر حکومتی چه مردمی)، بلکه در راه خوشبختی و سعادت دیگری هم تمام هم و غم خود را صرف کنیم و از الگوهای خط مقدم جبهه‌ی زندگی و سفیدپوشان جامعه‌امان یاد بگیریم، یعنی این قصه را دوباره، اما «عاشقانه» بنویسیم: زیر گنبد کبود...اونجا که دل آدم‌ها شکسته بود...وقتی غصه پشت همه رو خم کرده بود...امید از قلب‌ها پر کشیده بود...نای نفس کشیدنم نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود! به امید تولدی مجدد از «خود» در آستانه‌ی سال نو و تغییری که از اول از دل‌ها و عقل‌مان باید شروع کنیم تا مجدداً به عیار وجودی و انسانی حقیقی که از آن تهی شده‌ایم بازگردیم و به این «از خودبیگانگی» پایان دهیم. با آرزوی بهترین‌ها برای تمام هموعان‌مان در تمام جهان و بهبود و شفای عاجل تمام بیماران و مهم‌تر از همه، با یک سبد عشق و احترام برای مبارزان نور و عشق و ایمان در خط مقدم.

^۷دیوار نوشته‌ای بعد از جنگ جهانی دوم